

بسم الله الرحمن الرحيم

ده درس پیامبر شناسی **(از پنجاه درس اصول عقاید)**

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته)

انتشارات نسل جوان

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

ده درس پیامبرشناسی (از پنجاه درس اصول عقاید) / مؤلف ناصر مکارم شیرازی. - قم : نسل جوان، ۱۳۸۹،

۱۰۸ ص. ۰ - ۴۳ - ۶۲۷۵ - ۹۶۴ - ۹۷۸ - ISBN

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات پیش از انتشار (فیبیا)

این کتاب برگرفته از کتاب «پنجاه درس اصول عقاید برای جوانان»: نوشته ناصر مکارم شیرازی است که به صورت مستقل منتشر شده است.
کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. نبوت - ادبیات نوجوانان. ۲. نبوت خاصه - ادبیات نوجوانان. ۳. عصمت (اسلام) - ادبیات نوجوانان. ۴. محمد صلی الله علیه وآله و سلم، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - ادبیات نوجوانان. ۵. شیعه - عقاید - ادبیات نوجوانان. ۶. شیعه - اصول دین - ادبیات نوجوانان. الف - عنوان. ب. عنوان: پنجاه درس اصول عقاید برای جوانان .

۹ د ۷ م / ۲۲۰ BP ۴۳ / ۲۹۷ [ج]

شناسنامه کتاب

نام کتاب: **ده درس پیامبرشناسی (از پنجاه درس اصول عقاید)**

مؤلف: حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته)

ناشر: انتشارات نسل جوان، قم، خیابان شهدا، تلفن ۷۷۴۳۱۱۸

شمارگان: سه هزار نسخه

نوبت چاپ: اول

تاریخ انتشار: ۱۳۸۹ ش

صفحه و قطع: ۱۰۸ صفحه - پالتویی

چاپ و صحافی: نینوا - قم، ۷۲۳۲ ۵۰۱

شابك ۰ - ۴۳ - ۶۲۷۵ - ۹۶۴ - ۹۷۸ - ۰ - ۴۳ - ۶۲۷۵ - ۹۷۸ - ISBN

فهرست مطالب

درس اول

نیاز ما به وجود رهبران الهی ۷

محدودیت دانش ما ۷

پاسخ‌ها : ۸

۱- نیاز از نظر تعلیم ۱۱

۱۴ ۲- نیاز بهره‌بری در زمینه‌های اجتماعی و اخلاقی

فکر کنید و پاسخ دهید ۱۶

درس دوم

۳- نیاز به وجود پیامبران ۱۷

از نظر طرح قوانین ۱۷

بهترین قانونگذار کیست؟ ۱۹

۲۳ این شرایط در چه کسی جمع است؟

۲۴ رابطه توحید و نبوت

۲۷ فکر کنید و پاسخ دهید

درس سوم

چرا پیامبران معصومند؟ ۲۹

مصونیت از گناه و خطا ۲۹

مقام عصمت چگونه می‌تواند افتخار باشد ۳۴

فکر کنید و پاسخ دهید ۳۶

درس چهارم

بهترین راه شناخت پیامبر ۳۷

چند نمونه روشن ۳۹

معجزات را نباید با خرافات آمیخت ۴۱

فرق معجزه با خارق عادات دیگر ۴۳

فکر کنید و پاسخ دهید ۴۶

درس پنجم

بزرگ‌ترین معجزه پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ۴۷

معجزه جاویدان ۴۷

چگونه در برابر این «تحدی» عاجز ماندند؟ ۵۰

داستان ولیدین مُغیره ۵۱

فکر کنید و پاسخ دهید ۵۶

درس ششم

دریچه‌ای به سوی اعجاز قرآن ۵۷

چرا حروف مقطعه؟ ۵۷

۱- فصاحت و بلاغت ۵۹

فکر کنید و پاسخ دهید ۶۴

درس هفتم

۲- جهان بینی قرآن ۶۵

فکر کنید و پاسخ دهید ۷۴

درس هشتم

قرآن و اکتشافات علمی روز! ۷۵

قرآن و قانون جاذبه ۷۶

کشف حرکت زمین به دور خود و خورشید ۸۰

فکر کنید و پاسخ دهید ۸۴

درس نهم

سند دیگر بر حقانیت پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ۸۵

فکر کنید و پاسخ دهید ۹۳

درس دهم

خاتمیت پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ۹۵

مفهوم دقیق خاتمیت ۹۵

دلیل بر خاتمیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ۹۶

فکر کنید و پاسخ دهید ۱۰۶

فهرست آیات ۱۰۷

نیاز ما به وجود رهبران الهی

محدودیت دانش ما

ممکن است بعضی چنین بیندیشند که آیا اصولاً مبعوث شدن پیامبران از سوی خدا برای راهنمایی انسانها ضرورت دارد؟ مگر عقل و دانش بشر کمک به کشف رازها و روشن شدن همه حقایق نمی‌کند؟

وانگهی آنچه را پیامبران ممکن است برای ما بیاورند از دو حال خارج نیست؛ یا عقل ما به خوبی آن را درک می‌کند، و یا نه.

در صورت اول، نیازی به زحمت پیامبران نداریم؛ و در صورت دوم، نمی‌توانیم زیر بار

مطالبی که بر خلاف عقل و خردمان است برویم!
از سوی دیگر، آیا این هیچ صحیح است که انسان خود را
دریست در اختیار دیگری بگذارد، و سخنان او را بدون چون
و چرا بپذیرد؟ مگر پیامبران انسانهایی همچون خود ما
نیستند؟ چگونه ما خود را در اختیار انسانهایی همچون
خودمان بگذاریم!

پاسخ‌ها :

اما با توجه به چند نکته، پاسخ همه این سؤالات روشن
می شود و موقعیت پیامبران در نظام زندگی انسانها معلوم
می گردد :

۱- ما باید بدانیم که علم و دانش ما محدود است، و با تمام
پیشرفتهایی که در تمام علوم و دانشها نصیب بشر شده هنوز
آنچه را که ما می دانیم در برابر آنچه نمی دانیم همچون
قطره‌ای در برابر دریا، و گاهی در برابر کوه است؛ و یا به
گفته بعضی از دانشمندان بزرگ، تمامی علوم را که ما امروز
در اختیار داریم الفبایی برای کتاب

بزرگ عالم هستی محسوب می‌شود.

به تعبیر دیگر، قلمرو قضاوت و درک عقل ما منطقه کوچکی است که شعاع علم و دانش آن را روشن ساخته، و ما از بیرون آن به کلی بی‌خبریم.

پیامبران می‌آیند و این منطقه وسیع را تا آنجا که ما نیاز داریم روشن می‌سازند. در حقیقت عقل ما همچون نورافکن قوی و نیرومندی است، اما پیامبران و وحی آسمانی همچون یک خورشید عالمتاب؛ آیا کسی می‌تواند بگوید من با داشتن یک نورافکن قوی چه احتیاجی به خورشید دارم!

باز به تعبیر روشن‌تر، مسائل زندگی را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

«معقول» «نامعقول» و «مجهول».

پیامبران هرگز سخن نامعقول یعنی چیزی بر ضد عقل و خرد نمی‌گویند، و اگر بگویند، پیامبر نیستند؛ بلکه آنها در فهم و درک مجهولات به ما کمک می‌کنند و این بسیار برای ما مهم است.

بنابراین، آنها که در گذشته می‌گفتند با وجود عقل و خرد آدمی، نیازی به پیامبران نیست (مانند

برهماییها، همان گروهی که در هندوستان و بعضی نقاط دیگر زندگی می‌کنند.) و یا آنها که امروز می‌گویند با این همه پیروزیهای علمی بشر، احتیاجی به پیامبران و تعلیمات آنها نداریم، نه قلمرو علم و دانش بشر را شناخته‌اند و نه رسالت پیامبران را.

این درست به آن می‌ماند که کودکی که درس الفبا را در کلاس اول خوانده بگوید «من دیگر همه چیز را می‌دانم و نیاز به معلم و استاد ندارم» آیا این سخن بی‌پایه نیست! اضافه بر این، پیامبران فقط معلم نیستند؛ مسئله رهبری آنها داستان جداگانه‌ای دارد که بعداً مشروحاً از آن سخن خواهیم گفت.

۲- هیچ کس نمی‌گوید انسان، خود را در بست در اختیار فردی همچون خودش بگذارد؛ سخن اینجاست که پیامبران - چنان که بعداً ثابت خواهیم کرد - با وحی آسمانی، یعنی با علم بی‌پایان خدا، ارتباط دارند؛ و ما باید از طریق دلایل قطعی ارتباطشان را با خدا بشناسیم؛ تنها در این صورت

است که سخنان این رهبران آسمانی را پذیرا می شویم و
تعلیمات حساب شده آنها را با جان و دل می پذیریم.
آیا اگر من به نسخه طبیب ماهر و دلسوزی عمل کنم، کار
خلافی انجام داده‌ام!

پیامبران طیبیان بزرگ روحانی هستند.

آیا اگر من درس معلم و استاد را که با عقل و فکرم هماهنگ
است بپذیرم، کار نادرستی کرده‌ام!
پیامبران معلم بزرگ بشرند.

* * *

بهرتر این است که ما دلایل لزوم بعثت پیامبران را از سوی
خدا، باز هم دقیق‌تر بررسی کنیم :

ما به سه دلیل زنده، نیاز به راهنمایی پیامبران داریم :

۱- نیاز از نظر تعلیم

اگر ما بر یک مرکب خیالی و افسانه‌ای که از امواج نور
ساخته شده باشد سوار شویم، و در هر ثانیه سیصد هزار
کیلومتر (۵۰ هزار فرسخ) در این

فضای بیکران سیر کنیم، بی شک هزاران عمر نوح می خواهد تا بتوانیم تنها گوشه ای از این جهان پهناور و گسترده را تماشا کنیم.

این عالم با این وسعت سرسام آورش مسلماً بیهوده آفریده نشده و به طوری که در درسهای خداشناسی آموختیم، آفرینش این جهان سود و فایده ای به حال خدا ندارد، چرا که او وجودی است از هر نظر کامل و بی نیاز و بی نهایت؛ او کمبودی ندارد که بخواهد از طریق آفرینش جهان و بشر آن را برطرف سازد.

بنابراین، نتیجه می گیریم که هدفش این بوده که بر دیگران جود و بخشش کند و سایر موجودات را به تکامل برساند، همچون آفتاب که بر ما زمینیان می تابد بی آنکه احتیاج به ما داشته باشد؛ این تابش آفتاب تنها به سود ماست و گرنه ما چه کاری برای خورشید می توانیم انجام دهیم.

از سوی دیگر، آیا معلومات ما به تنهایی برای پیمودن راه تکامل و رسیدن به مرحله یک انسان کامل از هر نظر کافی است؟

ما چه مقدار از اسرار جهان را می دانیم؟ اصلاً حقیقت حیات چیست؟

این جهان از کی به وجود آمده؟ هیچ کس پاسخ دقیق اینها را نمی داند.

تا کی باقی خواهد ماند؟ باز کسی نمی تواند به آن پاسخ بگوید.

از نظر زندگی اجتماعی و اقتصادی هر یک از دانشمندان بشر نظریه ای دارند؛

مثلاً، گروهی «سرمایه داری» را توصیه می کنند، و گروه دیگری «سوسیالیسم و کمونیسم» را و گروه سومی نه این را می پسندند و نه آن را و هر دو را زیانبار می شمردند.

در مسائل دیگر زندگی نیز این گونه اختلاف نظرها میان دانشمندان فراوان است.

انسان حیران می شود که در این میان کدام را بپذیرد!
در این جا، از روی انصاف باید اعتراف کرد که برای رسیدن به هدف اصلی آفرینش یعنی «نمو و تکامل و پرورش انسان در تمام زمینه ها» احتیاج به

یک سلسله تعلیمات صحیح و خالی از اشتباه و متکی به واقعیات زندگی است؛ تعلیماتی که بتواند در این راه طولانی برای رسیدن به مقصد اصلی به او کمک کند. و این تنها از طریق علم خدا یعنی وحی آسمانی، به وسیله پیامبران حاصل می شود؛ و به همین دلیل، خداوندی که ما را برای پیمودن این راه آفریده، باید چنین علم و دانشی در اختیار ما بگذارد.

۲- نیاز به رهبری در زمینه‌های اجتماعی و اخلاقی

می دانیم در وجود ما علاوه بر «عقل و خرد» انگیزه‌های نیرومند دیگری به نام «غرائز و امیال» وجود دارد؛ غریزه خود دوستی، غریزه خشم و غضب، غریزه شهوت و غرایز امیال فراوان دیگر.

بدون شک اگر ما غرایز خود را مهار نکنیم و بر ما چیره شوند، حتی عقل و خرد ما نیز زندانی می شود، و انسان همچون جباران و ستمگران تاریخ مبدل به گرگ درنده ای می شود که از گرگان

بیابان به مراتب خطرناک‌تر است.

ما برای تربیت اخلاقی نیاز به مربی داریم، نیاز به «الگو» و «اسوه» داریم که طبق اصل «محاکات» از گفتار و رفتار او سرمشق بگیریم.

انسانی کامل و تربیت یافته از هر نظر لازم است که در این راه پرفراز و نشیب دست ما را بگیرد و از طغیان غرایز ما جلوگیری کند؛ اصول فضایل اخلاق را با عمل و سخنش در دل و جان ما بنشانند؛ شجاعت و شهامت و انسان دوستی، مروّت و گذشت و وفاداری، درستی و امانت و پاکدامنی را در روح ما پرورش دهد.

چه کسی جز پیامبر معصوم می‌تواند به عنوان مربی و راهنما برگزیده شود!

به همین دلیل ممکن نیست خداوند قادر مهربان ما را از وجود چنین رهبران و مربیانی محروم سازد.
(بقیه این بحث را در درس آینده خواهید خواند).

فکر کنید و پاسخ دهید

- ۱- آیا هر قدر بر علم و دانش شما افزوده می شود احساس می کنید که مجهولات ما از معلوماتمان بسیار بیشتر است؟ (مثال بنزید)
- ۲- آیا می توانید فرق میان تقلید کورکورانه و پیروی از پیامبران را روشن سازید؟
- ۳- اگر ما بدون راهنما از جاده ناشناخته ای برویم، چه خطرهایی ممکن است ما را تهدید کند.
- ۴- ابعاد نیاز ما به رهبری پیامبران را توضیح دهید.
- ۵- آیا حدس می زنید چه بحث دیگری در این زمینه برای درس آینده ناگفته مانده است؟

۳- نیاز به وجود پیامبران از نظر طرح قوانین

در درس گذشته نیاز به وجود پیامبران را از دو بُعد «تعلیم» و «تربیت» دانستیم، اکنون نوبت به قوانین اجتماعی و نقش مهمی که پیامبران در این زمینه دارند رسیده است. می‌دانیم بزرگ‌ترین امتیاز زندگی انسانها که عامل همه پیشرفتهایی است که نصیب او در تمام زمینه‌های مختلف زندگی شده، همان زندگی اجتماعی پویاست. به یقین اگر انسانها جدا از یکدیگر زندگی می‌کردند الآن همگی از نظر سطح فکر و تمدن همچون انسانهای «عهد حجر» بودند!

آری، تلاش و کوشش دسته جمعی است که چراغ فرهنگ و تمدن را فروزان ساخته؛ تلاش و کوشش دسته جمعی است که سرچشمه این همه اکتشافات علمی و اختراعات شده است.

فی المثل، اگر مسئله مسافرت به کره ماه را در نظر بگیریم، می بینیم این کار نتیجه تلاش یک یا چند دانشمند بزرگ نبوده است، بلکه میلیونها عالم و دانشمند در طی هزاران سال مطالعات و کشفیات و تجربیاتی داشته‌اند که از طریق زندگی دسته جمعی متراکم گردیده و سرانجام به این عظمت رسیده است.

و یا اگر طبیب فوق‌العاده ماهری در عصر ما موفق می‌شود قلب انسانی را که خودش مرده اما قلبش هنوز قابل استفاده است در سینه انسان دیگری پیوند زند و او را از مرگ حتمی رهایی بخشد، این نتیجه تجربیات هزاران هزار پزشک و جراح در طول تاریخ است که به وسیله استادان به شاگردان منتقل شده است.

ولی البته این زندگی اجتماعی در مقابل این

همه برکات مشکلاتی هم دارد، و آن برخورد و تصادم حقوق و منافع انسانها با یکدیگر، و گاه تجاوز و حتی جنگ است. در اینجا احتیاج به قانون و برنامه و مقررات روشن می شود. قوانین می تواند سه مشکل بزرگ را برای ما حل کند :

۱- قانون حدود وظایف هر فرد را در برابر جامعه، و وظایف جامعه را در برابر هر فرد روشن می سازد، استعدادها را شکوفا و تلاشها را هماهنگ می کند.

۲- قانون راه را برای نظارت لازم بر انجام وظیفه از سوی افراد هموار می نماید.

۳- قانون جلو تجاوز افراد را به حقوق یکدیگر گرفته، و مانع هرج و مرج و برخورد افراد و گروه ها می گردد، و در صورت لزوم برای متجاوزان مجازات مناسب را تعیین می کند.

بهترین قانونگذار کیست؟

اکنون باید ببینیم چه کسی بهتر از همه می تواند

قوانین مورد نیاز انسان را تنظیم کند، به گونه‌ای که هر سه اصل فوق در آن رعایت شود، هم حدود وظایف و حقوق فرد و جامعه روشن گردد و هم نظارت صحیح و سالمی بر کارها شود، و هم جلو تجاوزکاران را بگیرد.

اجازه بدهید در اینجا مثال ساده‌ای بزنیم :

جامعه انسانی را می‌توان به یک قطار بزرگ تشبیه کرد و هیأت حاکمه را به دستگاه لکوموتیو که این قطار عظیم را در مسیری به حرکت درمی‌آورد.

قانون به منزله ریلهای راه آهن است که خط سیر این قطار را برای رسیدن به مقصد مشخص می‌کند، خط سیری که از پیچ و خمهای کوه‌ها و دره‌ها می‌گذرد. بدیهی است یک راه آهن خوب باید مشخصات زیر را داشته باشد :

زمین‌هایی که قطار از آن می‌گذرد باید مقاومت کافی برای حداکثر فشار را داشته باشد.

فاصله میان دو خط دقیقاً هماهنگ با فاصله چرخهای لکوموتیو باشد؛ همچنین دیوارهای

تونلها و ارتفاع آن با حداکثر ارتفاع قطار متناسب باشد. سراسیمی و سربالایی‌ها آنقدر تند نباشد که ترمزهای قطار و کشش آن از عهده آنها برنیاید.

همچنین احتمال ریزش کوههای اطراف، فروریختن حاشیه دره‌هایی که قطار از کنار آن می‌گذرد و احتمال سیلابها و بهمن‌ها نیز دقیقاً محاسبه شود، تا قطار در هرشرایطی بتواند به سلامت از آن جاده بگذرد؛ و مسایل مهم دیگری از این قبیل.

با توجه به این «مثال» به «جامعه انسانی» برمی‌گردیم : قانونگذاری که می‌خواهد بهترین قانون را برای انسانها بگذارد باید صفات زیر را داشته باشد :

- ۱- نوع انسان را به طول کامل بشناسد و از تمام غرایز و عواطف و نیازها و مشکلات او کاملاً آگاه باشد.
- ۲- تمام شایستگی‌ها و استعدادهایی را که در

انسانها وجود دارد، در نظر گیرد و برای شکوفا شدن آنها از قوانین استفاده کند.

۳- حوادثی را که ممکن است برای جامعه پیش آید از هر نوع، و همچنین عکس العمل‌های لازم را بتواند به خوبی پیش‌بینی کند.

۴- هیچ‌گونه منافع خاصی در جامعه نداشته باشد، تا به هنگام وضع قوانین فکرش متوجه منافع شخص خود یا وابستگان و گروه اجتماعی‌اش نگردد.

۵- این قانونگذار باید از تمام پیشرفتهایی که ممکن است نصیب انسان گردد و همچنین انحطاطها و سقوطها آگاه باشد.

۶- این قانونگذار باید حداکثر مصونیت از خطا و اشتباه و فراموشی را داشته باشد.

۷- بالاخره این قانونگذار باید آنچنان قدرتی داشته باشد که مرعوب هیچ‌مقام و قدرتی در اجتماع نگردد و از هیچ‌کس ترسد، در عین حال فوق‌العاده مهربان و دلسوز باشد.

این شرایط در چه کسی جمع است؟

- آیا انسان می‌تواند بهترین قانونگذار باشد؟
- آیا تا کنون کسی انسان را به طور کامل شناخته؟ در حالی که یکی از دانشمندان بزرگ عصر ما کتاب مشروحاتی در باره انسان نوشته و نام کتابش را «انسان موجود ناشناخته» گذارده است.

- آیا روحيات و اميال و غرايز و عواطف انسانها همگي به خوبی شناخته شده است؟

- آیا نیازهای جسمی و روحی انسان بر کسی جز خدا آشکار است؟

- آیا می‌توانید در میان انسانهای عادی کسی را پیدا کنید که منافع خاصی در جامعه نداشته باشد؟

- آیا انسانی مصون از خطا و اشتباه، و دارای آگاهی به تمام مسایلی مورد ابتلای افراد بشر و جوامع، در میان انسانهای معمولی سراغ دارید؟

بنابراین، غیر از خدا و کسی که وحی الهی را دریافت می‌دارد، نمی‌تواند قانونگذار خوب و جامعی باشد.

و به این ترتیب، به این نتیجه می‌رسیم: خدایی

که بشر را برای پیمودن راه تکامل آفریده، باید کسانی را مأمور هدایت کند تا قوانین آسمانی و جامع الاطراف الهی را در اختیار انسانها بگذارند.

و مسلماً هنگامی که مردم بدانند قانون، قانون خداست، با اعتماد و اطمینان بیشتر به آن عمل می کنند؛ و به تعبیر دیگر، این آگاهی ضامن اجرای ارزنده‌ای برای قوانین خواهد بود.

رابطه توحید و نبوت

توجه به این نکته را نیز در اینجا ضروری می دانیم که نظام آفرینش خود شاهد و گواه زنده‌ای بر وجود پیامبران الهی و رسالت آنهاست.

توضیح این که: یک بررسی کوتاه در این نظام شگفت‌انگیز هستی به ما نشان می دهد که خداوند هیچ یک از نیازهای موجودات را از نظر لطفش دور نداشته، مثلاً اگر به ما چشم برای دیدن می دهد به این چشم پلک و مژگان داده تا از آن محافظت کند و ورود نور را در آن تنظیم نماید.

در گوشه‌های چشم غده‌های اشک می‌آفریند تا

سطح چشم را همواره مرطوب نگهدارد، چرا که خشکیدن چشم سبب از بین رفتن آن است.

باز در گوشه چشم روزنه کوچکی ایجاد می‌کند تا آبهای اضافی از آن مجرا به داخل بینی بریزند، که اگر این روزنه باریک نبود، همواره قطره های اشک روی صورت ما سرازیر می‌شد!

به مردمک چشم آنچنان حساسیت می‌دهد که به طور خودکار در برابر نورهای قوی و ضعیف تنگ و گشاد شود، تا نور تنظیم گردد و چشم صدمه‌ای نبیند.

در اطراف کره چشم عضلات مختلفی قرار می‌دهد که آن را به هر سو بچرخاند و دیدن صحنه‌های مختلف را بدون گردش سر و بدن آسان سازد.

آیا خداوندی که اینچنین نیازمندیهای انسان را تأمین می‌کند ممکن است او را از یک راهنما و رهبر مطمئن و معصوم که با وحی او سروکار داشته باشد محروم سازد!

فیلسوف معروف «ابوعلی سینا» در کتاب

مشهورش «شفا» چنین می گوید: «احتیاج انسان به مبعوث شدن پیامبران در بقای نوع خود و تحصیل کمالات، مسلماً از روییدن موهای مژگان و ابرو و فرورفتگی کف پاها و امثال آن بیشتر و ضروری تر است؛ بنابراین، ممکن نیست عنایت ازلی آن را ایجاب کند و این را ایجاب نکند!»

فکر کنید و پاسخ دهید

- ۱- بزرگ‌ترین امتیاز زندگی بشر چیست؟
- ۲- چرا انسان بدون قانون نمی‌تواند زندگی کند؟
- ۳- یک مثال زنده برای روشن ساختن نقش قانون در زندگی انسانها بزنید.
- ۴- بهترین قانونگذار باید چه صفاتی داشته باشد؟
- ۵- چرا پیامبران باید از جنس انسان باشند؟

چرا پیامبران معصومند؟

مصونیت از گناه و خطا

بدون شک هر پیامبری قبل از هر چیز باید اعتماد عموم را جلب کند به طوری که در گفته او احتمال خلاف و دروغ و اشتباه ندهند.

در غیر این صورت مقام رهبری او متزلزل خواهد شد. اگر پیامبران معصوم نباشند بهانه جویان به عذر این که آنها اشتباه می‌کنند، و حقیقت طلبان به خاطر تزلزل نسبت به محتوای دعوت آنها، از پذیرفتن دعوتشان خودداری خواهند کرد و یا لااقل نمی‌توانند با دلگرمی آن را پذیرا شوند.

این دلیل که می توان آن را «دلیل اعتماد» نام نهاد یکی از مهم ترین دلایل عصمت انبیاء است.

به تعبیر دیگر، چگونه ممکن است خداوند فرمان دهد که از انسانی بی قید و شرط اطاعت شود در حالی که این انسان ممکن است خطا کند، و یا مرتکب گناهی گردد! در چنین حالی آیا مردم از او اطاعت بکنند! اگر بکنند که تبعیت از خطا و گناه است، و اگر نکنند مقام رهبری او متزلزل گردیده، به خصوص این که مقام رهبری پیامبران با دیگران کاملاً متفاوت است، زیرا مردم تمام اعتقاد و برنامه خود را از آنها می گیرند.

به همین دلیل، می بینیم مفسران بزرگ هنگامی که به آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ^۱؛ اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید پیامبر و

اولوالامر را.» می رسند می گویند دستور اطاعت مطلق دلیل بر این است که هم پیامبر معصوم است و هم «اولی الامر» و منظور از اولوالامر، امامان معصومی هستند همچون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و گرنه

^۱ .سوره نساء، آیه ۵۹.

خداوند هرگز دستور اطاعت بی قید و شرط از آنها را نمی‌داد.

راه دیگری که می‌توان از طریق آن معصوم بودن پیامبران را در برابر هرگونه گناه اثبات کرد این است که «عوامل گناه در وجود پیامبران محکوم به شکست است.»

توضیح اینکه: هنگامی که ما به خودمان مراجعه می‌کنیم می‌بینیم در برابر بعضی از گناهان یا کارهای زشت و ناپسند تقریباً معصوم هستیم.

به مثالهای زیر توجه کنید:

آیا هیچ آدم عاقلی را پیدا می‌کنید که به فکر خوردن آتش بیفتد؟ و یا خاکروب و کثافت را بلعد؟

آیا هیچ انسان باشعوری را پیدا می‌کنید که لخت مادرزاد شود و در کوچه و بازار راه برود؟

مسلمانان، و اگر چنین کاری از کسی دیدیم حتماً یقین پیدا می‌کنیم که از حال عادی بیرون رفته، و گرفتار حالت روانی شده است، و اگر نه عادتاً محال است شخص عاقل اقدام به چنین کاری کند.

وقتی این گونه حالات و مانند آن را «تحلیل» می‌کنیم می‌بینیم زشتی این گونه اعمال آنقدر نزد ما روشن است که انسان عاقل به سراغ آن نمی‌رود.

اینجاست که می‌توانیم در یک جمله کوتاه این حقیقت را مجسم سازیم و بگوییم هر فرد عاقل و سالمی در برابر یک رشته اعمال ناشایست «مصونیت» و یا به تعبیر دیگر یک نوع «عصمت» دارد.

از این مرحله پا را فراتر می‌گذاریم، بعضی از انسانها را می‌بینیم که در مقابل اعمال ناشایست دیگری مصونیت دارند در حالی که افراد عادی چنین نیستند.

مثلاً، یک طبیب آگاه و ماهر که انواع میکروبها را به خوبی می‌شناسد هرگز حاضر نیست آب آلوده‌ای را که از شستن لباسهای بیمارانی که به خطرناک‌ترین بیماریهای واگیر مبتلا هستند بنوشد، در حالی که یک فرد بی‌سواد و ناآگاه ممکن است در برابر چنین کاری بی‌تفاوت باشد.

باز با یک تحلیل ساده به اینجا می‌رسیم که هر قدر سطح آگاهی انسان نسبت به یک موضوع بالاتر می‌رود مصونیت بیشتری در برابر اعمال زشت به او می‌دهد.

اکنون با این محاسبه اگر کسی به قدری سطح «ایمان» و «آگاهی» او بالا برود و آنچنان به خدا و دادگاه عدل او اعتقاد داشته باشد که گویی همه آنها را در برابر چشمان خود حاضر و ناظر می‌بیند، چنین کسی در برابر همه گناهان مصونیت خواهد داشت، و هر عمل زشتی در برابر او همانند برهنه شدن و لخت مادرزاد در کوچه و بازار راه رفتن در نظر ماست.

برای او مال حرام درست همانند شعله آتش است؛ همان گونه که ما آتش را به دهان نمی‌بریم، او نیز مال حرام را به دهان نمی‌برد!

از مجموع این سخن چنین نتیجه می‌گیریم که پیامبران به خاطر علم و آگاهی و ایمان فوق‌العاده‌ای که دارند انگیزه‌های معصیت را مهار می‌کنند و هیجان‌انگیزترین عوامل گناه نمی‌تواند

بر عقل و ایمان آنها چیره شود؛ و این است که می‌گوییم پیامبران معصومند و در برابر گناهان بیمه‌اند.

مقام عصمت چگونه می‌تواند افتخار باشد

بعضی از کسانی که از مفهوم عصمت و عوامل مصونیت از گناه اطلاعی ندارند، ایراد می‌کنند که اگر خدا کسی را از گناه باز دارد و عوامل گناه را در او نابود کند افتخاری برای او نخواهد بود!

این یک مصونیت اجباری است، و مصونیت اجباری فضیلت محسوب نمی‌شود.

اما با توضیحاتی که در بالا دادیم پاسخ این ایراد کاملاً روشن است :

مصونیت پیامبران از گناه به هیچ وجه جنبه اجباری ندارد، بلکه مولود ایمان نیرومند و یقین کامل، و آگاهی و علم فوق‌العاده آنهاست، و این بزرگ‌ترین افتخار برای آنهاست. - آیا اگر یک طیب آگاه، به شدت از عوامل بیماری‌زا پرهیز می‌کند دلیل بر مجبور بودن اوست!

- آیا اگر چنین کسی بهداشت را رعایت می کند فضیلتی برای او محسوب نمی شود!

- آیا اگر یک حقوقدان با توجه به عواقب شوم یک جنایت هولناک در دادگاه، از آن به شدت پرهیز دارد فاقد فضیلت است!

و به این ترتیب، به این نتیجه می رسیم که معصوم بودن پیامبران هم جنبه اختیاری دارد و هم افتخار بزرگی برای آنهاست.

فکر کنید و پاسخ دهید

- ۱- معصوم بودن چند شاخه دارد؟
- ۲- اگر پیامبران معصوم نبودند چه می شد؟
- ۳- حقیقت مقام «عصمت» چیست؟
- ۴- آیا می توانید غیر از مثالهایی که در این درس آمده موارد دیگری را بشمارید که همه یا گروهی از مردم در مقابل آن معصوم باشند؟
- ۵- عصمت انبیاء اجباری است یا اختیاری؟ به چند دلیل؟

بهترین راه شناخت پیامبر

بی شک ادعای هر مدعی را پذیرفتن بر خلاف عقل و منطق است.

مدعی نبوت و رسالت از سوی خداوند، ممکن است راستگو باشد، اما این احتمال را نیز دارد که شخص فرصت طلب و متقلبی خود را به جای پیامبران راستین جا زند؛ و به این دلیل لازم است یک معیار قطعی برای ارزیابی دعوت پیامبران و ارتباط آنان با خدا در دست داشته باشیم.

برای رسیدن به این مقصود راههای مختلفی وجود دارد که از همه مهم تر دو راه زیر است :

۱- بررسی محتوای دعوت پیامبر و گردآوری

قرائن و نشانه‌ها.

۲- اعجاز و کارهای مافوق بشری.

اجازه دهید نخست سخنی از اعجاز بگوییم :

هستند کسانی که از لفظ «معجزه» تعجب می‌کنند، و یا معجزات را هم‌ردیف افسانه‌ها و اساطیر می‌پندارند در حالی که اگر به معنی دقیق و علمی معجزه بیندیشیم این گونه تصورها اشتباه محض است.

معجزه یک عمل غیرممکن و معلول بی علت نیست، بلکه معجزه در یک تفسیر ساده، عمل خارق عادت‌ی را می‌گویند که انجام آن از قدرت افراد عادی بیرون است و تنها به اتکای یک نیروی مافوق طبیعی امکان‌پذیر می‌باشد.

به این ترتیب معجزه دارای شرایط زیر است :

۱- کاری است ممکن و قابل قبول.

۲- انسانهای عادی و حتی نوابغ به اتکای قدرت بشری توانایی بر انجام آن ندارند.

۳- آورنده معجزه باید به اندازه‌ای به کار خود اطمینان داشته باشد که دیگران را به مقابله دعوت کند.

- ۴- هیچ کس نتواند همانند آن را ارائه دهد، و چنان که از نام معجزه پیداست همه در برابر آن عاجز گردند.
- ۵- معجزه حتماً باید توأم با ادعای نبوت و یا امامت باشد (بنابراین کارهای خارق عادت‌ی که از غیر پیامبر و امام سرزند معجزه نامیده نمی‌شود بلکه کرامت نام دارد).

چند نمونه روشن

همه ما شنیده ایم که یکی از معجزات حضرت مسیح، زنده کردن مردگان و درمان بیماران غیرقابل علاج بوده است. آیا هیچ دلیل علمی و عقلی داریم که انسان بعد از آن که دستگاهای بدنش از کار افتاد و خاموش شد نتواند مجدداً به زندگی بازگردد؟! و آیا هیچ دلیل علمی و عقلی داریم که بیماری سرطان که ما از درمانش عاجزیم درمان نداشته باشد؟! البته بدون شک انسان با نیرویی که دارد در

شرایط فعلی قادر به زنده کردن مردگان، و یا درمان پاره ای از بیماریها نیست، هرچند تمام پزشکان جهان دست به دست هم دهند، و تجربه و معلومات خود را به یاری طلبند. ولی چه مانعی دارد که انسانی با یک نیروی الهی، و با آگاهی خاصی که از دریای بیکران علم خدا دریافته، بتواند با اشاره مرموزی روح به کالبد مرده ای بازگرداند و بیمار لاعلاجی را شفا بخشد؟!!

علم می گوید: من نمی دانم و توانایی ندارم، اما هرگز نمی گوید ممکن نیست و نامعقول است.

مثالی دیگر: سفر به کره ماه بدون استفاده از سفینه فضایی و قایق ماه نشین برای هیچ انسانی ممکن نیست، اما در عین حال چه مانعی دارد که نیرویی برتر از نیروی ما، و مرکب مرموزی فراتر از مرکب هایی که بشر اختراع کرده است، در اختیار کسی قرار گیرد و بدون استفاده از سفینه فضایی و قایق ماه نشین به کره ماه یا کرات بالاتر برود.

اگر کسی به راستی توانست چنین امور خارق العاده یا مانند آن را انجام دهد و همراه آن ادعای نبوت کند، و انسانها را به مقابله طلبد و «تحدی» نماید و همگان در برابر او عاجز شوند یقین پیدا می‌کنیم که او از طرف خداست.

زیرا ممکن نیست خداوند چنین قدرتی را در اختیار انسان دروغگویی قرار دهد که مایه گمراهی بندگان گردد. (دقت کنید)

معجزات را نباید با خرافات آمیخت

همیشه «افراطها» و «تفریطها» منشأ فساد و تباهی و تیرگی چهره حقیقت بوده است.

در مورد معجزه نیز همین امر صادق است. در حالی که بعضی از «روشنفکرانها» صریحاً یا تلویحاً به نفی هرگونه معجزه می‌پردازند، گروهی دیگر از در و دیوار معجزه می‌تراشند و اخبار ضعیف و افسانه‌های خرافی را که احیاناً دستهای مرموز دشمنان در ساختن آن فعالیت داشته با معجزات مخلوط می‌کنند، و چهره علمی

معجزات واقعی پیامبران را با افسانه های ساختگی و اوهام بی اساس می پوشانند.

تا معجزات واقعی از این گونه افسانه های جعلی پیراسته نشود، چهره اصیل آنها آشکار نمی گردد.

به همین دلیل، دانشمندان بزرگ ما همیشه مراقب بودند که احادیث اسلامی در زمینه معجزات و غیر آنها از این گونه مجعولات به دور باشد.

روی همین جهت، «علم رجال» را به وجود آوردند تا راویان حدیث به خوبی شناخته شوند، و احادیث «صحیح» از «ضعیف» جدا گردد، و مطالب موهوم و بی اساس با حقایق آمیخته نشود.

سیاستهای استعماری و الحادی امروز نیز بیکار ننشسته و سعی می کنند پندارهای بی پایه را با اعتقادات پاک دینی مخلوط سازند، و از این رهگذر «چهره غیر علمی» به همه آنها بدهند، باید به دقت مراقب این توطئه های تخریبی دشمن باشیم.

فرق معجزه با خارق عادات دیگر

غالباً شنیده‌ایم جمعی از مرتاضان دست به کارهای خارق‌العاده‌ای می‌زنند؛ کسانی که این کارهای عجیب و غریب را دیده‌اند کم نیستند، این یک واقعیت است نه افسانه. اینجاست که این سؤال پیش می‌آید که چه فرقی میان این کارهای خارق‌العاده و معجزات انبیاء است؟ و ما با چه معیاری آنها را از هم تشخیص دهیم؟

این سؤال پاسخهایی دارد که از همه روشن‌تر دو امر است :

- ۱- مرتاضان همیشه کارهای محدودی را انجام می‌دهند؛ و به تعبیر دیگر، هیچ مرتاضی حاضر نیست کاری را که شما پیشنهاد می‌کنید انجام دهد بلکه خارق‌عادت‌ی را انجام می‌دهد که خودش می‌خواهد؛ یعنی، آن را تمرین کرده و خوب یاد گرفته و بر آن مسلط است. دلیل این مطلب روشن است زیرا هر انسانی محدود است، و در یک یا چندین کار می‌تواند مهارت داشته باشد.

اما خارق عادات پیامبران هیچ گونه حدّ و مرزی ندارد؛ هیچ گونه قید و شرطی برای آن نیست؛ آنها می توانند در موارد لزوم هر معجزه ای که پیشنهاد می شود انجام دهند، چرا که از قدرت بی پایان پروردگار مدد می گیرند و می دانیم قدرت خدا حدّ و مرزی نمی شناسد، در حالی که قدرت انسان بسیار محدود است.

۲- کارهایی که یک مرتاض می کند، مرتاض دیگری نیز همانند آن را انجام می دهد یعنی از قدرت بشر بیرون نیست. به همین دلیل، مرتاض خارق العاده گر، هرگز از دیگران دعوت به مقابله به مثل نمی کند و به اصطلاح «تحدّی» نمی نماید، چونکه می داند در گوشه و کنار شهر خود یا شهرهای دیگر افرادی مثل او وجود دارند.

اما پیامبران با اطمینان کامل تحدّی می کنند، و می گویند «اگر تمام انسانها روی زمین جمع شوند همانند کاری را که ما می کنیم انجام نخواهند داد.»

این تفاوت در مورد «سحر» نیز صادق است، و این دو فرق را که بیان کردیم حدّ و مرز معجزه را از سحر کاملاً جدا می‌کند. (دقت کنید)

فکر کنید و پاسخ دهید

- ۱- «معجزه» را چرا معجزه می‌گویند؟
- ۲- آیا معجزه استثناء در قانون علیت است؟
- ۳- از چند راه می‌توان معجزه را از اعمال مرتاضان و سحر باز شناخت؟
- ۴- شرایط اصلی معجزه چیست؟
- ۵- آیا در عمر خود تا کنون چیزی که شبیه به معجزه باشد دیده‌اید؟

بزرگترین معجزه

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و سلم

معجزه جاویدان

همه دانشمندان اسلام معتقدند که قرآن مجید برترین معجزه پیامبر اسلام است. این که می‌گوییم برترین به خاطر این است که :

اولاً، قرآن معجزه‌ای است عقلی که با روح و فکر مردم سر و کار دارد.

ثانیاً، معجزه‌ای است جاودانی و همیشگی.

ثالثاً، معجزه‌ای است که چهارده قرن فریاد می‌زند: «اگر می‌گویید این کتاب آسمانی از سوی خدا نیست همانند آن را بیاورید!»

این دعوت به مبارزه و به اصطلاح «تحدی» در

چند مورد صریحاً در قرآن آمده است :

یک جا می گوید:

قُلْ لِّئِنْ أَجْتَمَعَتِ الْآنَسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ
لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً^۲

بگو اگر تمام جهانیان اجتماع کنند که مانند قرآن را بیاورند نمی توانند، اگر چه با یکدیگر نهایت همکاری و همفکری را داشته باشند.

در جایی دیگر، شرط این مبارزه را آسان تر کرده می گوید:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ
أَسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۳

می گوید شما، این آیات را به خدا بسته و ساختگی است، بگو اگر راست می گوید شما هم ده سوره مانند آن بیاورید و غیر از خدا هر کس را می توانید به کمک دعوت کنید.

و بعد از آن مخصوصاً اضافه می کند: اگر این

^۲ . سوره اسراء، آیه ۸۸ .

^۳ . سوره هود، آیه ۱۳ .

دعوت را اجابت نکردند، بدانید این آیات از طرف خدا است. (سوره هود، آیه ۱۴)

دیگر بار شرایط مبارزه را به حداقل کاهش داده، می‌گوید:

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّمَّنْهُ
وَأَدْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۴

اگر در کتابی که بر بنده خود نازل کرده‌ایم تردید دارید، لا اقل يك سوره همانند آن بیاورید و گواهان و همفکران خود را غیر از خدا دعوت کنید اگر راست می‌گویید.

و در آیه بعد با صراحت می‌گوید: اگر این کارا را انجام ندادند - و هرگز نمی‌توانند انجام دهند - بگو از آتشی پرهیزید که آتشگیره‌اش مردم و سنگهاست و برای کافران مهیا شده است.

این دعوتهای پی در پی برای مقابله منکران، نشان می‌دهد که پیامبر بیشترین تکیه خود را در مسئله اعجاز بر «قرآن» داشته، هر چند معجزات

^۴ . سوره بقره، آیه ۲۳ .

متعدد دیگری نیز از پیامبر اسلام نقل شده که در کتب تاریخ آمده است.

اما چون قرآن معجزه زنده ای است که در دسترس همه ماست، ما در این بحث بیش از همه روی آن تکیه می‌کنیم.

چگونه در برابر این «تحدی» عاجز ماندند؟

جالب این که قرآن حداکثر فشار را برای دعوت مخالفان به میدان مبارزه آورده و با تعبیرات تحریک آمیزی آنها را به این میدان طلبیده است، تا عذری برای هیچ کس باقی نماند. و تعبیراتی از قبیل «اگر راست می‌گویید»؛ «هرگز نمی‌توانید»؛ «از تمام جهانیان کمک بگیرید»؛ «لااقل همانند یک سوره آن بیاورید»؛ «اگر کافر شوید آتش سوزانی در انتظار شماست»... بیانگر این واقعیت است.

اینها همه از یک سو، از سوی دیگر، مبارزه پیامبر با مخالفان مبارزه ساده ای نبود؛ زیرا اسلام نه تنها سرنوشت مذهب آنها را که سخت به آن

پاییند بودند به خطر افکنده بود، بلکه منافع اقتصادی و سیاسی حتی موجودیت آنها، در مخاطره قرار گرفته بود. به تعبیر دیگر، پیشرفت و نفوذ اسلام تمام زندگی آنها را در هم می ریخت؛ لذا ناچار بودند که با تمام قدرت و نیرو به میدان آیند.

آنها برای خلع سلاح کردن پیامبر اسلام باید به هر قیمتی ممکن بود آیاتی همانند قرآن بیاورند تا دیگر نتواند قرآن را به رخ آنها بکشد، همگی را در مقابل آن عاجز و ناتوان بشمارد و سندی برای حقانیت خود محسوب دارد. آنها از تمام مردان فصیح و بلیغ عرب کمک خواستند ولی هربار که به مبارزه قرآن آمدند شکست خوردند و به سرعت عقب‌نشینی کردند که شرح آن در تواریخ آمده است.

داستان ولیدبن مُغیره

از جمله کسانی که به این مبارزه دعوت شدند «ولید بن مغیره» از طایفه «بنی مخزوم» بود که در

میان عرب در آن زمان به حسن تدبیر و فکر صائب شهرت داشت.

از او خواستند در این باره فکری بیندیشد و نظر خود را در مورد آیات عجیب قرآن و نفوذ خارق العاده اش بیان دارد. «ولید» از پیامبر اسلام خواست آیاتی از قرآن را بر او بخواند، پیامبر قسمتی از آیات «سوره حم سجده» را تلاوت فرمود. این آیات چنان شور و هیجانی در ولید ایجاد کرد که بی اختیار از جا برخاست و به محفلی که از طرف طایفه «بنی مخزوم» تشکیل شده بود درآمد و گفت به خدا سوگند! از محمد سخنی شنیدم که نه شبیه گفتار انسانها است و نه پریان... تا آنجا که چنین گفت :

«و ان له لحلاوة و ان علیه لتلاوة و ان أعلاه لمثمر و ان أسلفه لمغدق و انه یعلو لا یعلی علیه؛ گفتار او

حلاوت خاصی دارد و زیبایی مخصوصی، بالای آن همچون شاخه های درخت برومند پر میوه است، و ریشه های آن پرمایه؛ گفتاری است که بر هر چیز پیروز می شود و چیزی بر آن پیروز نخواهد شد.»

این سخن سبب شد که در میان قریش این زمزمه پیچید که
ولید دلباخته محمد شده است!

ابوجهل دستپاچه به خانه او آمد و ماجرای قریش را به او
گفت و او را به مجلس آنها دعوت کرد.

ولید به مجلس آنها درآمد و گفت :

- آیا فکر می کنید محمد دیوانه است؟ هرگز آثار جنون در او
دیده اید؟!

حاضران گفتند: نه.

- تصور می کنید او دروغگوست؟ آیا تا کنون به راستگویی و
امانت در میان شما مشهور نبوده و او را صادق امین
نمی خواندید؟!

بعضی از سران قریش گفتند : پس چه چیز به او نسبت
دهیم؟

ولید کمی فکر کرد و گفت: بگویید: او ساحر است!
گرچه آنها با این تعبیر می خواستند توده مردمی را که شیفته
قرآن شده بودند از آن دور کنند ولی این تعبیر «سحر» خود
دلیل زنده ای بر جاذبه

فوق العاده قرآن بود، و آنها اسم این جاذبه را سحر گذاشتند در حالی که ربطی به سحر نداشت.

اینجا بود که قریش این شعار را همه جا پخش کردند که محمد ساحر چیره دستی است و این آیات سحر اوست، از او دروی کنید، فاصله بگیرید، و سعی کنید سخنانش را نشنوید! ولی نقشه آنان با همه این تلاشها اثر نکرد، و تشنگان حقیقت که در گوشه و کنار فراوان بودند و دلهای پاکی داشتند گروه گروه به سوی قرآن آمدند، و از زلال این پیام آسمانی سیراب گشتند؛ دشمنان شکست خورده عقب‌نشینی کردند.

امروز نیز قرآن مجید همه جهانیان را تحلدی می‌کند و به مبارزه دعوت می‌کند و فریاد می‌زند اگر در صحت این آیات تردید دارید، و آن را زاییده فکر بشر می‌دانید همانند آن را بیاورید، ای دانشمندان! ای فلاسفه! ای ادبا و نویسندگان از هر قوم و ملت!

این را نیز می‌دانیم که دشمنان اسلام مخصوصاً کشیشهای مسیحی که اسلام را به عنوان یک آیین

انقلابی و پرمحتوا، رقیب سرسخت و خطرناک خود می دانند، همه ساله میلیونها میلیون دلار صرف تبلیغات ضد اسلامی می کنند و زیر پوششهای مختلف فرهنگی و علمی و درمانی و بهداشتی، در کشورهای مختلف اسلامی فعالیت دارند؛ چه می شد که آنها راه را نزدیک می کردند و از گروهی از مسیحیان عرب زبان و دانشمندان و شعرا و نویسندگان و فلاسفه آنها دعوت می نمودند که سوره های همچون قرآن بنویسند و نشر دهند و مسلمانان را خاموش کنند.

مسئلاً اگر چنین امری امکان پذیر بود به هر قیمتی ممکن بود انجام می دادند.

ناتوانی آنها در برابر این موضوع، خود دلیل دندان شکنی در برابر مخالفان، و سند گویایی بر اعجاز قرآن است.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱ چرا قرآن مجید برترین و بالاترین معجزه پیامبر گرامی اسلام

است؟

۲ قرآن چگونه تحدی می کند؟

۳ چرا دشمنان قرآن نام سحر بر آن گذارده اند؟

۴ چرا اسلام رقیب سرسخت مسیحیت کنونی است؟

۵ داستان ولید بن مغیره مخزومی چه بود؟

دریچه‌ای به سوی اعجاز قرآن

چرا حروف مقطعه؟

می‌دانیم در آغاز بسیاری از سوره‌های قرآن «حروف مقطعه» مانند: «الم» و «المر» و «یس» آمده است. یکی از اسرار و فلسفه‌های این «حروف مقطعه» طبق بعضی از روایات اسلامی آن است که خداوند نشان دهد یک چنین معجزه بزرگ و جاویدانی، یعنی قرآن، چگونه از این حروف ساده «الفبا» که ساده‌ترین مصالح ساختمانی! محسوب می‌شود به وجود آمده، و چگونه یک چنین کلام بزرگی از حروف و الفاظی ساخته شده است که

هر کودک چند ساله قادر بر تکلم به آن است، و راستی پیدایش این امر مهم از چنان موادی، برترین اعجاز است. اکنون این سؤال پیش می‌آید که قرآن از چه نظر معجزه است، آیا تنها از نظر فصاحت و بلاغت، و به تعبیر دیگر، شیرینی عبارات و رسا بودن تعبيرات، و نفوذ فوق العاده آن، و یا از جنبه‌های دیگر؟

حقیقت این است که هر گاه به قرآن از زوایای مختلف بنگریم، از هر زاویه، و از هر دریچه، یکی از چهره‌های اعجاز آن آشکار می‌گردد؛ از جمله :

۱- فصاحت و بلاغت، شیرینی و کشش فوق العاده و جاذبه عجیب الفاظ و مفاهیم.

۲- ارائه محتوای عالی از هر نظر، مخصوصاً عقاید خالی از هر گونه خرافات.

۳- معجزات علمی، یعنی پرده برداشتن از روی مسایلی که انسان تا آن زمان به آن دست نیافته بود!

۴- پیشگویی صریح و دقیق از پاره‌ای از مسایل آینده (اخبار غیبی قرآن).

۵- عدم تضاد و اختلاف و پراکنده گویی ... و جهاتی دیگر.
بحث در باره همه این مسائل پنجگانه بسیار دامنه دار است؛
اما، ما در ضمن چند درس گوشه های جالبی از آن را مورد
بررسی قرار می دهیم :

۱- فصاحت و بلاغت

می دانیم هر سخن دارای دو جنبه است : «الفاظ» و «محتوی»
هرگاه الفاظ و کلمات، زیبا و شایسته و دارای انسجام و پیوند
لازم و خالی از پیچیدگی بوده باشد، و نیز جمله بندیها، معنی
و مراد را به طور کامل و به صورتی دلنشین و پر جاذبه پیاده
کند، آن کلام را فصیح و بلیغ می گویند.
قرآن درست دارای این دو ویژگی در حدّ اعلا است، به
طوری که تاکنون کسی نتوانسته است آیات و سوره هایی با
این کشش و جاذبه و شیرینی و آهنگ زیبا بیاورد.

در درس‌های گذشته خواندیم که «ولید بن مغیره» برگزیده مشرکان عرب، از شنیدن آیاتی از قرآن هیجان زده شد و در فکر فرو رفت و بعد از مدتی فکر و مطالعه، برای مبارزه با قرآن، به سران قریش دستور داد بگویند قرآن «سحر» است و محمد «ساحر»!

این نسبت را کراً به پیامبر اسلام دادند؛ اگر چه می‌خواستند از این راه مذمت کنند اما در حقیقت ستایش رسایی کردند. زیرا این نسبت، یک اعتراف ضمنی در باره نفوذ خارق العاده قرآن است، به طوری که از طریق معمول نمی‌توان آن را توجیه کرد، و باید آن را یک جاذبه مرموز و ناشناخته دانست.

اما آنها به جای این که حقیقت را پذیرا گردند و آن را معجزه بشمرند و ایمان بیاورند، «ره افسانه زدند» و به بیراهه گام نهادند و گفتند سحر است!

در تاریخ اسلام بسیار دیده شده که افراد خشن و پرخاشگر همین که خدمت پیامبر می‌رسیدند و آیات قرآن را می‌شنیدند، یکباره تغییر مسیر داده و

نور اسلام در قلبهایشان درخشیدن می گرفت؛ این به خوبی نشان می دهد که جاذبه قرآن و فصاحت و بلاغت آن معجزه است.

راه دور نرویم، هم اکنون تمام کسانی که با ادبیات عرب آشنا هستند، هر قدر قرآن را می خوانند و تکرار می کنند بیشتر لذت می برند که سیر و خسته نمی شوند.

تعبیرات قرآن بسیار دقیق و حساب شده، توأم با عفت بیان و متانت، و در عین حال صریح و گویا، و در مورد لزوم قاطع و کوبنده است.

ذکر این نکته لازم است که عرب در آن عصر از نظر ادبیات، زبانی بسیار پیشرفته داشت، و نمونه های اشعار عصر جاهلیت، هم اکنون از بهترین نمونه های اشعار عرب محسوب می شود.

معروف است همه ساله گروهی از بزرگ ترین ادبای حجاز جمع می شدند و عالی ترین نمونه های شعر خود را در بازار عکاظ که یک مرکز «تجارتی - ادبی» بود ارائه می دادند، و بهترین آنها به عنوان «شعر سال» برگزیده می شد، و آن را

می نوشتند و در خانه کعبه آویزان می کردند که در عصر ظهور پیامبر، هفت نمونه از آن به نام «معلقات سبع» وجود داشت. اما بعد از نزول قرآن آنها را چنان بی رنگ در برابر فصاحت و بلاغت آن یافتند که یکی را پس از دیگری از آنجا بیرون آورده و به طاق فراموشی زدند!

مفسران قرآن در آیات مختلف به ریزه کاریهای عجیب آیات تا آنجا که در توان داشتند اشاره کرده اند، و شما می توانید با مراجعه به آنها به حقیقت آنچه در بالا گفتیم آشنا تر شوید.^۵

آشنایی با قرآن نشان می دهد که این گفته پیامبر اسلام کمترین اغراقی ندارد که فرمود:

ظَاهِرُهُ أُنَى نَاقٍ وَ بَاطِنُهُ عَمَى نَاقٍ لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ.

قرآن ظاهرش آراسته و زیبا و باطنش ژرف و عمیق است؛ شگفتیهای قرآن به شماره در نمی آید و عجایب قرآن هرگز کهنه نمی شود.

^۵ . به تفسیر نمونه در این زمینه مراجعه نمایید.

امیر مؤمنان علی علیه السلام شاگرد بزرگ مکتب قرآن نیز در
نهج البلاغه در همین زمینه می گوید:

فِي نَهْجِ رَبِيعِ الْقَلْبِ وَ يَنَابِي نَاعِ الْعِلْمِ وَمَا لِلْقَلْبِ جَلَاءٌ غَيْرُهُ .

بهار دها در قرآن است، و چشمه های دانش از آن می جوشد؛ و برای قلب
و جان آدمی صیقلی برتر از آن نیست!

فکر کنید و پاسخ دهید

- ۱- فلسفه حروف مقطعه قرآن چیست؟
- ۲- آیا قرآن فقط از یک نظر معجزه است یا از چند نظر؟
- ۳- چرا مخالفان، پیامبر اسلام را ساحر می خواندند؟
- ۴- فرق میان «فصاحت» و «بلاغت» چیست؟
- ۵- «معلقات سبع» مربوط به کدام دوران و مفهومش چیست؟

۲- جهان بینی قرآن

قبل از هر چیز باید محیطی را که قرآن از آن برخاست از نظر فکری و فرهنگی مورد توجه قرار داد. سرزمین حجاز به اعتراف همه مورخان از عقب افتاده ترین مناطق جهان در آن روز بود به گونه ای که گاهی مردم عصر جاهلیت را اقوام وحشی یا نیمه وحشی می خوانند. از نظر عقیدتی، سخت به بت پرستی عشق می ورزیدند و بت های سنگی و چوبی به اشکال مختلف بر تمام فرهنگ آنها سایه شوم و گسترده ای افکنده بود؛ حتی می گویند بت هایی را از خرما

می ساختند و در برابر آن زانو می زدند و سجده می کردند ولی
در قحطسالی آن را می خوردند!

با آن که از دختران، سخت نفرت داشتند تا آنجا که آنها را
زنده به گور می کردند، فرشتگان را دختران خدا می خواندند!
و خدا را تا سر حدّ یک انسان تنزل می دادند.

از توحید و یگانه پرستی سخت تعجب می کردند و هنگامی
که پیامبر اسلام آنها را دعوت به یکتاپرستی کرد با نهایت
تعجب گفتند :

أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ^۶

آیا اینهمه خدایان را می خواهد تبدیل به خدای واحدی کند، این راستی
چیزی عجیب و باورنکردنی است.

هر کس برخلاف خرافات و افسانه های دروغین و پندارهای
آنها سخن می گفت دیوانه اش می گفتند.

نظام قبیلگی بر جامعه آنها سخت حکومت می کرد و اختلاف
در میان قبایل به قدری بود که

۶ . سوره ص، آیه ۵.

آتش جنگ در میانشان هرگز خاموش نمی شد و بارها و بارها صفحه زمین را از خون یکدیگر رنگین می ساختند و حمام خون ایجاد می کردند. به غارتگری افتخار داشتند و کار عادی روزانه آنها بود.

کسانی که تنها سواد خواندن و نوشتن را داشتند در تمام شهر مکه، که مهم ترین مرکز آنها بود، انگشت شمار بودند؛ و دانشمند و عالمی، جز به ندرت، در میان آنها پیدا نمی شد. آری، از میان چنین محیطی، فردی درس نخوانده و مکتب و استاد ندیده، برخاست و کتابی آورد آنچه آن پر محتوا که بعد از چهارده قرن، هنوز دانشمندان به تفسیر آن مشغولند و هر زمان حقایق تازه ای از آن کشف می کنند.

ترسیمی که قرآن از جهان هستی و نظامات آن می کند، ترسیمی است بسیار دقیق و حساب شده؛ توحید را به کامل ترین نوعش ارائه می دهد، و اسرار آفرینش زمین و آسمان و خلقت شب و روز و خورشید و ماه و نباتات و گیاهان و وجود انسان را، هر یک به عنوان آیت و نشانه ای از آن خدای

واحد و یکتا در آیات مختلف و با بیانات کاملاً متنوع
برمی‌شمرد.

گاه به اعماق جان انسان فرو می‌رود و سخن از توحید فطری
می‌گوید:

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ
إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ^۷

هنگامی که سوار بر کشتی می‌شوند و در میان امواج خروشان و طوفانهای
کوبنده گرفتار می‌آیند خدا را با توحید و اخلاص تمام می‌خوانند، اما
هنگامی که آنها را نجات بخشیدیم و به خشکی رسیدند بار دیگر شرک و
بت‌پرستی آغاز می‌کنند.

و گاه از طریق عقل و خرد به توحید استدلالی می‌پردازد و
بر سیر آفاقی و انفسی تکیه می‌کند؛ اسرار آفرینش زمین و
آسمان، حیوانات و کوهها و دریاها، ریزش باران، وزش
نسیم، و ریزه‌کاریهای جسم و روح انسان را بازگو می‌کند.

^۷ .سوره عنکبوت، آیه ۶۵.

و هنگام بیان صفات خدا، عمیق ترین و جالب ترین راه را برمی گزینند. یک جا می گوید: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۸؛ هیچ چیز همانند او نیست.»

در جای دیگر می گوید:

او خداوندی است که به جز او معبودی وجود ندارد.

بر اسرار درون و برون، پنهان و آشکار آگاه است.

بخشنده و بخشایشگر است.

سلطان و حکمروا است.

از هر عیب و نقصی منزّه است.

ایمنی بخش و نگاهبان و مراقب و پیروز و قاهر و بلندمرتبه

و با عظمت است.

از این شریکها که برای او ساخته اند منزّه می باشد.

او خداوندی است ایجاد کننده، آفریننده، طراح صورتهای،

صاحب نام و صفات نیک؛ تمامی موجودات زمین و آسمان

تسبیح او می گویند؛ او

^۸ . سوره شوری، آیه ۱۱.

شکست‌ناپذیر و حکیم است.^۹

در بیان و توصیف علم خداوند و ترسیم نامحدود بودنش، زیباترین تعبیر را به کار برده می‌گوید :

اگر تمامی درختان روی زمین قلم شوند و دریا با هفت دریای دیگر، مرکب گردد، با این حال کلمات خدا پایان نمی‌گیرد.^{۱۰}

قرآن پیرامون احاطه خدا به همه چیز و حضورش در همه جا تعبیرات بلندی دارد که مخصوص خود قرآن است:

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ^{۱۱}

مشرق و مغرب از آن خداست به هر سو رو کنید رو به سوی خداست!

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ^{۱۲}

^۹ . سوره حشر، آیات ۲۱ تا ۲۴.

^{۱۰} . سوره لقمان، آیه ۲۷.

^{۱۱} . سوره بقره، آیه ۱۱۵.

^{۱۲} . سوره حدید، آیه ۴.

او همه جا همراه شما و با شماست و آنچه را انجام دهید می‌بیند.
هنگامی که سخن از معاد و رستاخیز به میان می‌آورد، در برابر تعجب و انکار مشرکان می‌گوید :

آنها گفتند خدا چگونه استخوانهای پوسیده را زنده می‌کند؟!
بگو همان کسی که روز اول آنها را آفرید به حیات نوین
بازمی‌گرداند، و او بر همه چیز آگاه است.

همان خدایی که از چوب درخت سبز آتش بیرون می‌فرستد
و شما با آن آتش می‌افروزید (همان خدایی که شعله آتش را
در کنار آب قرار داده قادر است حیات را بعد از مرگ تجدید
کند!)

آیا کسی که آسمانها و زمین را (با آن همه عظمت) آفریده
است قادر نیست همانند آن را بیافریند، آری قادر است، او
آفریننده داناست!

قدرتش تا آن پایه است که هر چیزی را اراده کند، فرمان
می‌دهد موجود باش! آن نیز فوراً موجود می‌شود (در برابر
چنین قدرتی بازگشت

انسانها به زندگی سهل و ساده است).^{۱۳}

آن روز که سخن از عکس برداری و ضبط اصوات و کلمات در میان نبود، قرآن در باره اعمال آدمی چنین می گفت:

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا^{۱۴}

در روز رستاخیز زمین خبرهایش را باز می گوید، چرا که خدا وحی و الهام به آن کرده است.

و گاه از شهادت دست و پا و پوست بدن سخت می گوید:

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ^{۱۵}

امروز بر دهان آنها مهر می نهیم و دست و پاهایشان با ما سخن می گویند.

وَقَالُوا لَجُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ

شَيْءٍ^{۱۶}

^{۱۳} . سوره یس، آیات ۷۸ تا ۸۲.

^{۱۴} . سوره زلزال، آیه ۴ و ۵.

^{۱۵} . سوره یس، آیه ۶۵.

^{۱۶} . سوره فصلت، آیه ۲۱.

به پوست‌هایشان می‌گویند چرا به زیان ما گواهی دادید؟! پاسخ می‌دهند:
خدایی که همه موجودات را به سخن درآورده ما را نیز به سخن درآورد
(تا حقایق را بازگو کنیم).

ارزش معارف قرآن و عظمت محتوای آن و همچنین پاک
بودن این معارف از خرافات، هنگامی روشن می‌شود که آن
را در کنار «تورات و انجیل تحریف یافته کنونی» بگذاریم، و
دو بحث از این دو را با هم مقایسه کنیم، مثلاً بینیم تورات
در باره آفرینش آدم چه می‌گوید و قرآن چه می‌گوید؟
تورات در باره داستان انبیاء چه می‌گوید و قرآن چه
می‌گوید؟

تورات و انجیل خدا را چگونه توصیف می‌کنند و قرآن
چگونه توصیف می‌کند؟
در این صورت به روشنی فرق میان این دو آشکار خواهد
شد.^{۱۷}

۱۷ . برای توضیح بیشتر در این زمینه به کتاب «رهبران بزرگ» مراجعه کنید.

فکر کنید و پاسخ دهید

- ۱- ویژگیهای محیطی که قرآن از آن برخاست چه بود؟
- ۲- نسبت پرستی چه تأثیری در افکار آنان داشت؟
- ۳- فرق توحید فطری و استدلالی چیست؟
- ۴- منطق قرآن در معرفی پروردگار و صفاتش چگونه است؟
نمونه‌هایی را باز گوئید.
- ۵- چگونه بهتر می‌توان به محتوای قرآن پی برد؟

قرآن و اکتشافات علمی روز!

شک نیست که قرآن یک کتاب علوم طبیعی یا طب و روانشناسی و علوم ریاضی نیست. قرآن یک کتاب هدایت و انسان سازی است، و آنچه را در این راه ضروری باشد فروگذار نمی کند. ما نباید انتظار داشته باشیم که قرآن دائرة المعارفی باشد از علوم مختلف، ما باید از قرآن نور ایمان و هدایت، تقوا و پرهیزکاری، انسانیت و اخلاق، نظم و قانون بطلبیم؛ و قرآن همه اینها را در بر دارد. ولی قرآن گاه برای رسیدن به این هدف

اشاراتی به پاره‌ای از مسایل علوم طبیعی و اسرار آفرینش و شگفتیهای جهان هستی دارد، مخصوصاً در بحثهای توحیدی، به تناسب برهان نظم، پرده از روی اسراری از جهان آفرینش برداشته، و مسائلی را فاش کرده که در آن عصر و در آن محیط، حتی برای دانشمندان ناشناخته بود.

این گونه بیانات قرآن، مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهد که ما آن را «معجزات علمی قرآن» می‌خوانیم.

در اینجا به چند قسمت از این معجزات علمی اشاره می‌کنیم :

قرآن و قانون جاذبه

پیش از «نیوتن» هیچ کس قانون جاذبه عمومی را به صورت کامل کشف نکرده بود.

معروف است «نیوتن» هنگامی که زیر درخت سیبی نشسته بود و سیبی از درخت جدا شد و به روی زمین افتاد، این حادثه کوچک و ساده چنان فکر او را به خود مشغول داشت که سالها در

اندیشه بود این چه نیرویی است که سیب را به سوی خود کشید؟ چرا به آسمان نرفت؟ و پس از سالها توانست، قانون جاذبه را کشف کند که «هر دو جسم یکدیگر را به نسبت مستقیم جرمها و به نسبت معکوس مجذور فاصله ها جذب می کنند.»

در پرتو اکتشاف این قانون ثابت شد که نظام منظومه شمسی از کجاست؛ چرا این کرات عظیم به گرد آفتاب در مدار خود می چرخند؛ چرا فرار نمی کنند و هر کدام به سویی نمی افتند؛ چرا آنها روی هم قرار نمی گیرند؛ این چه قدرتی است که در این فضای بیکران آنها را در مدار دقیقی به گردش واداشته، و سر سوزنی از آن فراتر نمی روند.

آری «نیوتن» کشف کرد که حرکت دورانی یک جسم باعث فرار او از مرکز، و قانون جاذبه باعث جذب او به مرکز، می شود؛ و هرگاه این دو نیرو کاملاً تعادل داشته باشند، یعنی «جرمها» و «فاصله ها» به آن اندازه «جاذبه» تولید کنند که سرعت حرکت دورانی نیروی «دافعه» و گریز از

مرکز ایجاب می‌کند، این تعادل «جاذبه» و «دافعه» به آنها اجازه می‌دهد که دائماً در مدار خود بمانند.

ولی قرآن مجید بیش از هزار سال قبل از این جریان، این واقعیت را در دومین آیه سوره رعد بیان کرده بود:

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَىٰ
الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ
الْأُمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ

خدا آن کس است که آسمانها (کرات آسمانی) را با ستونهایی نامرئی برافراشت، سپس بر عرش (مجموعه عالم هستی) حکومت کرد، و آفتاب و ماه را مسخر شما ساخت، او تدبیر امور جهان می‌کند و آیات خود را برای شما تشریح می‌نماید، تا به لقای پروردگار یقین پیدا کنید.

در حدیثی که ذیل همین آیه از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده چنین می‌خوانیم :

اليس الله يقول بغير عمد ترونها؟ قلت : بلى، قال: ثم عمدلكن
لا ترونها.

آیا خدا نمی گوید بدون ستونی که آن را مشاهده کنید؟ راوی می گوید: در
جواب امام عرض کردم، آری، فرمود: بنابراین ستونی وجود دارد اما شما
آن را نمی بینید.

آیا تعبیری روشن تر و ساده تر در افق ادبیات عربی برای بیان
نیروی جاذبه در سطح توده مردم از «ستون نامریی» پیدا
می شود؟!

در حدیثی نیز از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم :

هَذَا النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنٌ مِثْلَ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ
مَرْبُوطَةٌ كُلُّ مَدِينَةٍ إِلَى عَمُودٍ مِنْ نُورٍ.

این ستارگانی که در آسمان است شهرهایی همچون شهرهای زمین است، هر
شهری با شهری دیگر (هر ستاره ای با ستاره ای دیگر) با ستونی از نور
ارتباط دارد!

دانشمندان امروز معترفند که در میان ستارگان آسمان، میلیونها
ستارگان مسکون با موجودات

زنده و عاقل وجود دارد، هر چند جزئیات آن هنوز روشن نیست.

کشف حرکت زمین به دور خود و خورشید

معروف این است اولین کسی که حرکت زمین را به دور خود کشف کرد، «گاليله» ایتالیایی بود که تقریباً چهار قرن قبل در جهان می زیست، و پیش از آن، دانشمندان و علمای جهان نسبت به هیئت بطلمیوس دانشمند مصری و فرضیه او وفادار بودند که می گفت: زمین مرکز جهان است و تمام کرات دیگر به دور آن می چرخند.

البته «گاليله» به جرم این اکتشاف علمی اش از طرف حامیان کلیسا تکفیر شده و با توبه و اظهار ندامت از اظهار این اکتشاف، از مرگ نجات یافت! ولی بالاخره دانشمندان دیگر دنبال نظرات او را گرفتند، و امروز این مسأله به صورت یک مطلب مسلم علمی درآمده، و حتی با آزمایشهای حسّی نیز ثابت شده است که زمین به دور خود می گردد و بعد از پروازهای فضایی مطلب جنبه عینی

پیدا کرده است.

خلاصه اینکه : مرکزیت زمین نفی شد و معلوم شد این تنها یک خطای حسّ ماست که ما حرکت زمین را با حرکت مجموعه ثوابت و سیارات اشتباه می‌کنیم، ما خود در حرکتیم و آنها را در حرکت می‌پنداریم!

به هر حال، عقیده بطلمیوس حدود یک هزار و پانصد سال بر فکر دانشمندان سایه انداخته بود، و به هنگام ظهور قرآن کسی جرأت نداشت برخلاف این فرضیه اظهار نظر کند.

ولی هنگامی که به آیات قرآن مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم در سوره نمل، آیه ۸۸ حرکت زمین به روشنی آمده است:

وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ
الَّذِي آتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ

کوهها را می‌بینی و چنین می‌پنداری که آنها ساکن و جامدند در حالی که همچون ابر در حرکت می‌باشند، این آفرینش خداوند است

که هر چیزی را از روی اسلوب صحیح ساخته، او به اعمالی که شما انجام می‌دهید آگاه است.

آیه فوق با صراحت از حرکت کوهها سخن می‌گوید در حالی که ما همه آنها را ساکن می‌پنداریم، و تشبیه حرکت آن به حرکت ابرها، هم اشاره به سرعت است و هم نرمش و آرامش و بی سروصدا بودن!

و اگر می‌بینیم به جای «حرکت زمین» تعبیر به «حرکت کوهها» می‌کند برای این که عظمت مطلب آشکار شود، زیرا مسلم است کوهها بدون زمینهای اطراف خود حرکتی ندارند و حرکت آنها عین حرکت زمین است (یا به دور خود و یا به دور خورشید و یا هر دو).

اکنون فکر کنید در عصر و زمانی که تمام محافل علمی جهان و مردم عادی نظریه سکون زمین و حرکت خورشید و تمامی کواکب آسمان را به دور آن، به رسمیت شناخته بودند، خبر دادن از حرکت زمین با این صراحت یک معجزه علمی

محسوب نمی شود؟! آن هم از ناحیه کسی که مطلقاً درسی
نخوانده، و اصولاً از محیطی برخاسته که در آنجا درسی
وجود نداشته و از عقب افتاده ترین محیطها از نظر علم و
فرهنگ محسوب می شده است، آیا این سند حقانیت این
کتاب آسمانی نیست!؟

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- منظور از معجزات علمی قرآن چیست؟

۲- نخستین کسی که قانون جاذبه را کشف کرد که بود و در چه

عصری می زیست؟

۳- قرآن در کدام آیه و با چه تعبیری از جاذبه عمومی خبر می دهد؟

۴- فرضیه سکون زمین و کشف حرکت آن به وسیله چه اشخاصی

صورت گرفت و چند سال بر افکار جهانیان حاکم بود؟

۵- قرآن در کدام آیه و با چه تعبیری از حرکت زمین سخن

می گوید؟

سند دیگر بر حقانیت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و سلم

ما برای پی بردن به حقانیت دعوت یک مدعی نبوت، یا کذب و دروغ او، راه دیگری غیر از مطالبه «اعجاز» نیز داریم که این خود دلیل زنده دیگری برای رسیدن به هدف می تواند باشد، و آن بررسی قرائن زیر و جمع آوری مجموعه‌ای از آن است :

- ۱- خصوصیات اخلاقی و سوابق اجتماعی
- ۲- شرایطی که بر محیط دعوت حاکم است
- ۳- شرایط زمانی
- ۴- محتوای دعوت
- ۵- برنامه‌های اجرایی و وسایل وصول به هدف
- ۶- میزان اثرگذاری دعوت در محیط

۷- میزان ایمان و فداکاری دعوت کننده نسبت به هدفش

۸- عدم سازش با پیشنهادهای انحرافی

۹- سرعت تأثیر در افکار عمومی

۱۰- بررسی ایمان آورندگان و این که از چه قشری هستند

به راستی اگر ما این مسایل دهگانه را در باره هر مدعی مورد بررسی دقیق قرار دهیم و از آن پرونده دقیقی بسازیم، صدق و کذب او را به راحتی می‌توانیم دریابیم.

با توجه به آنچه در بالا گفته شد به بررسی بسیار فشرده‌ای در باره مسایل فوق در مورد شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و سلم می‌پردازیم، هر چند شرح آنها نیاز به تألیف کتابهای متعددی دارد.

۱- آنچه از خصوصیات اخلاقی پیامبر اسلام در خلال فعالیت‌های اجتماعی‌اش طبق تواریخی که دوست و دشمن نوشته‌اند بر ما مسلم است، این است که او آن قدر پاک و درستکار بود که حتی در عصر جاهلیت او را امین لقب داده بودند.

تاریخ می گوید هنگامی که می خواست به مدینه هجرت کند، علی علیه السلام را مأمور کرد که بعد از پیامبر، امانتهای مردم را به آنها برگرداند.

شجاعت و استقامت، حُسن خُلق و سعه صدر، و جوانمردی و گذشت او را از خلال جنگ و صلح او می توان به دست آورد؛ مخصوصاً فرمان عفو عمومی که در باره مردم مکه پس از فتح این شهر و تسلیم دشمنان خونخوار در برابر اسلام صادر کرد، سند زنده‌ای بر این امر است.

۲- همه می دانیم انسانهای معمولی - حتی نوابغ - خواه ناخواه رنگ محیط را به خود می گیرند، البته بعضی بیشتر و بعضی کمتر.

حال فکر کنید کسی که چهل سال در محیط جهل و بت پرستی پرورش یافته، در محیطی که تار و پود فرهنگ مردمش با شرک و خرافات بافته شده، چگونه ممکن است دم از توحید خالص زند، و با تمام مظاهر شرک به مبارزه برخیزد!

چگونه ممکن است از محیط جهل عالی ترین تجلیات علمی بدرخشد!

آیا می توان باور کرد بدون یک تأیید الهی از ماوراء طبیعت، چنین پدیده عجیبی ظاهر شود!

۳- باید دید ظهور این پیامبر در چه عصر و زمانی بود؟

در عصری که جهان دوران قرون وسطا را طی می کرد؛ عصر استبداد، تبعیض، امتیازات ظالمانه نژادی و طبقاتی، و چه بهتر این که این سخن را از زبان علی علیه السلام که شاهد دوران قبل و بعد از ظهور اسلام بود بشنویم :

او می گوید: «خداوند او را در زمانی مبعوث کرد که مردم جهان در وادی حیرت گمراه و سرگردان بودند؛ عقلهای آنها در گروه هوسهای کشنده قرار داشت؛ و کبر و نخوت آنها را به سقوط کشانده بود؛ ظلمت جاهلیت، آنها را به بیراهه برده و در میان جهل و اضطراب سرگردان بودند.»^{۱۸}

اکنون فکر کنید آئینی که شعار آن مساوات انسانها، حذف تبعیضات نژادی و طبقاتی و «إنما المؤمنون اخوة» است، چه تناسبی با وضع آن

^{۱۸} . نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

زمان دارد!

۴- محتوای دعوتش توحید در تمام زمینه‌ها؛ حذف امتیازات ظالمانه؛ وحدت جهان انسانیت؛ مبارزه با ظلم و ستم؛ طرح حکومت جهانی؛ دفاع از مستضعفان و پذیرش تقوا و پاکی و امانت به عنوان مهم‌ترین معیار برای ارزش انسان است.

۵- در زمینه برنامه‌های اجرایی هرگز اجازه نداد که از منطق «هدف وسیله را توجیه می‌کند» استفاده کنند؛ برای رسیدن به هدفهای مقدس به دنبال وسایل مقدس بود؛ صریحاً می‌گفت : «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ۙ أَلَّا تَعْدِلُوۡا»^{۱۹}؛ دشمنی با هیچ گروه نباید مانع شما از اجرای عدالت گردد.»

دستوراتش در زمینه رعایت اصول اخلاقی در میدان جنگ، عدم تعرض نسبت به غیر نظامیان؛ از بین نبردن نخلستانها و درختان؛ آلوده نساختن آب آشامیدنی دشمن؛ و رعایت نهایت محبت با اسیران جنگی و ده‌ها مانند آن، روشنگر این واقعیت است.

^{۱۹} . سوره مائده، آیه ۸.

۶- میزان تأثیر دعوت او در آن محیط تا به آن پایه بود که دشمنان از نزدیک شدن افراد به پیامبر وحشت داشتند؛ چرا که جاذبه و نفوذ او را خارق العاده می دیدند؛ گاهی به هنگامی که سخن می گفت غوغا به راه می انداختند تا مردم گفتار او را نشنوند، مبادا سخنان جذاب او در قلوب تشنه اثر بگذارد و به همین جهت برای پرده افکندن به روی نفوذ معجز آسای پیامبر، او را ساحر خواندند و کلماتش را سحر نامیدند که این خود اعتراف ضمنی به تأثیر عجیب دعوت حضرت بود.

۷- میزان فداکاری او در راه دعوتش نشان می دهد که او بیش از هر کس به این آیینی که آورده بود مؤمن و پایبند بود. در بعضی میدانهای جنگ که تازه مسلمانان فرار کردند او سخت ایستاد، و در آنجا که دشمن، گاه از راه تطمیع، و گاه از راه تهدید، و خلاصه از هر دری وارد می شد، او بی اعتنا به همه این مسائل بر اعتقاد خود سخت پافشاری می کرد و هرگز ضعف و تردید نشان نداد.

۸- بارها کوشیدند که او را به سازش با منحرفان بکشانند، اما هرگز تسلیم نشد؛ می گفت: اگر خورشید را در یک دست من و ماه را در دست دیگرم بگذارید (و تمام منظومه شمسی را زیر سیطره من قرار دهید که به خاطر آن دست از هدفم بردارم) هرگز دست بردار نیستم!

۹- نه تنها تأثیر دعوت او در افکار عمومی مردم عجیب بود که سرعت آن نیز خارق العاده بود. آنها که کتابهای خاورشناسان غربی را در زمینه اسلام مطالعه کرده اند دیده اند که همه آنها از پیدایش و گسترش سریع اسلام در شگفتند؛ فی المثل، سه تن از اساتید معروف غرب که «تاریخ تمدن عرب و مبانی آن را در شرق» نوشته اند، صریحاً به این حقیقت اعتراف کرده و چنین می گویند:

«با تمام کوششهایی که برای شناخت پیشرفت سریع اسلام در جهان شده، تا آنجا که در مدتی کمتر از یک قرن توانست بر قسمت عمده جهان متمدن آن روز سایه بیفکند، هنوز این مسئله به

صورت معمایی باقی مانده است.»

آری، به راستی معماست که چگونه با وسایل آن روز، اسلام با این سرعت عجیب در اعماق قلوب میلیونها انسان نفوذ کرد، تمدنها را در خود هضم کرد و تمدنی نوین به وجود آورد!

۱۰- بالاخره به اینجا می‌رسیم که دشمنان او گروهی از سردمداران کفر و مستکبران ظالم و ثروتمندان خودخواه بودند، در حالی که ایمان آورندگان به او غالباً جوانان پاکدل، گروه عظیمی از حق‌طلبان محروم و تهیدست و حتی بردگان بودند، افرادی که سرمایه‌ای جز صفا و پاکدلی نداشتند و تشنه حق بودند.

از مجموعه این بررسیها که شرح آن بسیار مفصل است می‌توان به خوبی نتیجه گرفت که این یک دعوت الهی بود؛ دعوتی که از ماورای طبیعت می‌جوشید؛ از سوی پروردگار بزرگ برای نجات انسانها از فساد و تباهی و جهل و شرک و ظلم و بی‌عدالتی فرستاده شده بود.

فکر کنید و پاسخ دهید

- ۱- آیا برای شناختن حقانیت پیامبر راهی جز معجزه داریم؟
- ۲- منظور از جمع آوری قرائن، چگونه قرائنی است؟ و بیش از همه روی چه اموری باید اندیشید؟
- ۳- آیا از مقایسه وضع عرب قبل و بعد از ظهور اسلام چیزی می توان در این زمینه فهمید؟
- ۴- قسمتی از آنچه را در باره عرب خصوصاً و جهان عموماً در عصر جاهلیت می دانید، بیان کنید.
- ۵- چرا دشمنان اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را متهم به سحر کردند؟

خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و سلم

مفهوم دقیق خاتمیت

پیامبر اسلام آخرین پیامبران خداست و سلسله نبوت با او پایان می‌پذیرد و این از «ضروریات آیین اسلام» است. معنی «ضروری» این است که هر کس وارد صفوف مسلمین شود، به زودی می‌فهمد که همه مسلمانان به این مطلب عقیده دارند و از واضحات و مسلّمات نزد آنان است؛ یعنی همان گونه که هر کس با مسلمانان سروکار داشته باشد می‌داند آنها از نظر مذهبی تأکید روی اصل «توحید» دارند، همچنین می‌داند روی «خاتمیت پیامبر» نیز همگی

توافق دارند، و هیچ گروهی از مسلمانان در انتظار آمدن پیامبر جدیدی نیستند.

در حقیقت قافله بشریت در مسیر تکاملی خود با بعثت پیامبران مراحل مختلف را یکی پس از دیگری طی کرده است و به مرحله‌ای از رشد و تکامل رسیده که دیگر می‌تواند روی پای خود بایستد؛ یعنی «با استفاده از تعلیمات جامع اسلام مشکلات خود را حل کند.»

به تعبیر دیگر، اسلام قانون نهایی و جامع دوران بلوغ بشریت است؛ از نظر اعتقادات کامل‌ترین محتوای بینش دینی و از نظر عمل نیز چنان تنظیم یافته که بر نیازمندیهای انسانها در هر عصر و زمانی منطبق است.

دلیل بر خاتمیت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم

برای اثبات این مدعا دلایل متعددی داریم که از همه روشن‌تر سه دلیل زیر است:

۱- ضروری بودن این مسئله - گفتیم هر کس با مسلمانان جهان در هر نقطه تماس گیرد درمی‌یابد

که آنها معتقد به خاتمیت پیامبر اسلامند؛ بنابراین، اگر کسی اسلام را از طریق دلیل و منطق کافی پذیرفت، راهی جز پذیرش اصل خاتمیت ندارد، و چون در درسهای گذشته حقانیت این آیین را با دلیل کافی ثابت کردیم، باید خاتمیت را نیز که از ضروریات این دین است بپذیریم.

۲- آیات قرآن نیز دلیل روشنی بر خاتمیت پیامبر اسلام است از جمله :

آیه ۴۰ از سوره احزاب:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ
النَّبِيِّينَ

پیامبر اسلام پدر هیچ يك از مردان شما نبود او تنها رسول خدا و خاتم انبیاء است.

این تعبیر هنگامی گفته شد که مسئله پسرخواندگی در میان اعراب رواج داشت؛ آنها فردی را که از پدر و مادر دیگری بود به عنوان فرزند خود برمی گزیدند و همچون یک فرزند حقیقی داخل خانواده آنها می شد؛ محرم بود؛ ارث می برد و مانند آن.

اما اسلام آمد و این رسم جاهلیت را از بین برد و گفت: پسر خوانده ها هرگز مشمول قوانین حقوقی و شرعی فرزند حقیقی نیستند از جمله «زید» که پسرخوانده پیامبر اسلام بود نیز فرزند پیامبر محسوب نمی شد؛ لذا می گوید شما به جای این که پیامبر اسلام را پدر یکی از این افراد معرفی کنید، او را به دو وصف حقیقی اش توصیف کنید، یکی وصف «رسالت» و دیگری «خاتمیت».

این تعبیر نشان می دهد که خاتمیت پیامبر اسلام همچون رسالتش برای همگان روشن و ثابت و مسلم بود. تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که مفهوم حقیقی «خاتم» چیست؟

«خاتم» از ماده «ختم» به معنی پایان دهنده و چیزی را که به وسیله آن کاری را پایان می دهند؛ مثلاً مَهری که در پایان نامه می زنند «خاتم» می گویند، و اگر می بینیم به انگشتر نیز «خاتم» گفته شده به خاطر این است که نگین انگشتر در آن عصر و زمان به جای مهر اسم به کار می رفته، و هر

کس پای نامه خود را با نگین انگشترش که روی آن اسم یا نقشی کنده بود، مهر می کرد؛ و اصولاً نقش نگین انگشتر هر کس مخصوص به خود او بوده است.

در روایات اسلامی می خوانیم: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم می خواست نامه ای برای پادشاهان و زمامداران آن زمان بنویسد و آنها را به اسلام دعوت کند، خدمتش عرض کردند معمول سلاطین عجم این است که بدون مهر، نامه ای را نمی پذیرند؛ پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم که تا آن زمان نامه هایش کاملاً ساده و بدون مهر بود، دستور فرمود انگشتری برای او تهیه کردند و بر نگین آن جمله «لا اله الا الله، محمد رسول الله» را نقش کردند؛ پیامبر بعد از آن دستور می داد نامه ها را به وسیله آن مهر کنند. بنابراین، معنی اصلی خاتم همان پایان دهنده و ختم کننده است.

۳- روایات فراوانی نیز داریم که به روشنی خاتمیت پیامبر را ثابت می کند، و از جمله روایات

زیر است :

الف - در حدیث معتبری از جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر چنین نقل شده است که فرمود :

«مَثَلُ مَنْ دَر مِیَانِ پیامبران همانند کسی است که خانه ای را بنا کرده و کامل و زیبا شده، تنها محل یک خشت آن خالی است، هر کس در آن وارد شود و نگاه به آن بیفکند می گوید چه زیباست، ولی این جای خالی را دارد، من همان خشت آخرم و پیامبران همگی به من ختم شده‌اند.»^{۲۰}

امام صادق علیه السلام می فرماید: حلال محمد حلال ابداً الی یوم القیامة و حرامه حرام ابداً الی یوم القیامة^{۲۱}

حلال محمد حلال است تا روز رستاخیز و حرام او حرام است تا روز رستاخیز.

در حدیث معروفی که شیعه و اهل تسنن از پیامبر نقل کرده‌اند می خوانیم که او به علی علیه السلام فرمود: «أنت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی؛ تو نسبت به من همچون هارون نسبت به

^{۲۰} . تفسیر مجمع البیان.

^{۲۱} . اصول کافی، ج ۱، ص ۵۸.

موسی هستی، جز این که بعد از من پیامبری نخواهد بود.» و ده ها حدیث دیگر.

در زمینه خاتمیت پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سؤالاتی است که توجه به آنها لازم است :

۱- بعضی می گویند اگر فرستادن پیامبر یک فیض بزرگ الهی است، چرا مردم زمان ما از این فیض بزرگ محروم باشند؟ چرا راهنمای جدیدی برای هدایت و رهبری مردم این عصر نیاید؟!

اما آنها که چنین می گویند در حقیقت از یک نکته غافلند و آن این که محرومیت عصر ما نه به خاطر عدم لیاقت است، بلکه به خاطر آن است که قافله بشریت در مسیر فکری و آگاهی به پایه ای رسیده است که می تواند با در دست داشتن تعلیمات پیامبر اسلام به راه خود ادامه دهد.

بد نیست در اینجا مثالی بزنیم :

پیامبران اولوالعزم یعنی آنها که دارای دین و آیین جدید و کتاب آسمانی بودند، پنج نفر بودند : «نوح؛ ابراهیم؛ موسی؛ عیسی و پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ».

اینها هر کدام در یک مقطع خاص تاریخی

برای هدایت و تکامل بشر تلاش کردند، و این قافله را از یک مرحله گذرانده، در مرحله دوم به پیامبر اولوالعزم دیگری تحویل دادند، تا به مرحله‌ای رسید که این قافله، راه نهایی را یافت و همچنین توانایی بر ادامه راه را؛ درست همانند یک محصل که پنج مرحله تحصیلی را طی می‌کند تا دوران فراغت از تحصیل برسد (البته فراغت از تحصیل معنی ندارد و منظور ادامه راه با پای خویش است):

دوره دبستان؛ دوره راهنمایی؛ دوره دبیرستان؛ دوره لیسانس؛ دوره دکترا.

اگر یک دکتر به مدرسه و دانشگاه نمی‌رود مفهومی این نیست که لیاقت ندارد؛ بلکه به خاطر این است که این مقدار معلومات در اختیار دارد که به کمک آن می‌تواند مشکلات علمی خود را به کمک آن حل کند و به مطالعاتش ادامه دهد و پیشرفت کند.

۲- با این که جامعه بشری دائماً در حال دگرگونی است، چگونه می‌توان با قوانین ثابت و

یکنواخت اسلام، پاسخگوی نیازهای آن بود؟! در جواب می‌گوییم: اسلام دارای دو گونه قوانین است: یک سلسله از قوانین که مانند صفات ویژه انسان ثابت و برقرار است، همچون لزوم اعتقاد به توحید؛ اجرای اصول عدالت؛ مبارزه با هر گونه ظلم و تعدی و اجحاف و... اما قسمتی دیگر یک سلسله اصول کلی و جامع است که با دگرگون شدن موضوعات آن، صورت تازه‌ای به خود می‌گیرد و پاسخگوی نیازهای متغیر هر زمان می‌باشد.

مثلاً، یک اصل کلی در اسلام داریم تحت عنوان «اوفوا بالعقود» (به قراردادهای خود احترام بگذارید و وفادار باشید). مسلماً باگذشت زمان، انواع تازه‌ای از قراردادهای مفید اجتماعی و تجاری و سیاسی مطرح می‌شود که انسان می‌تواند با در نظر گرفتن اصل کلی بالا به آن پاسخ دهد.

و نیز یک اصل کلی دیگری داریم به عنوان «قاعده لاضرر» که مطابق آن، هر حکم و قانونی

سبب زیان فرد یا جامعه شود باید محدود گردد. ملاحظه می کنید که تا چه حد این قاعده کلی اسلامی کارساز و حل کننده مشکلات است؛ و از این گونه قواعد در اسلام فراوان داریم؛ و با استفاده از همین اصول کلی است که می توانیم مشکلات پیچیده دوران بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی را حل کنیم.

۳- شک نیست که ما در مسائل اسلامی نیاز به رهبر داریم، و با عدم وجود پیامبر و غیبت جانشین او، مسئله رهبری متوقف می شود و با توجه به اصل خاتمیت، انتظار ظهور پیامبر دیگری را نیز نمی توان داشت، آیا این امر ضایعه ای برای جامعه اسلامی نیست؟

در پاسخ می گوئیم برای این دوران نیز پیش بینی لازم در اسلام شده است و از طریق «ولایت فقیه» است که رهبری را برای فقیهی که جامع شرایط و دارای علم و تقوا و بینش سیاسی در سطح عالی باشد، تثبیت کرده است؛ و طریق شناخت چنین رهبری نیز به روشنی در قوانین

اسلام ذکر شده است؛ بنابراین، از این ناحیه نگرانی وجود نخواهد داشت.

بنابراین ولایت فقیه همان تداوم خط انبیاء و اوصیای آنها است. رهبری فقیه جامع شرایط دلیل بر این است که جوامع اسلامی بدون سرپرست رها نشده‌اند.^{۲۲}

^{۲۲} . برای توضیح بیشتر به کتاب «طرح حکومت اسلامی» از همین مؤلف مراجعه نمایید.

فکر کنید و پاسخ دهید

- ۱- مفهوم خاتمیت دقیقاً چیست؟
- ۲- چگونه می توان از آیات قرآن، خاتمیت را استفاده کرد؟
- ۳- چرا مردم زمان ما محروم از اعزاز پیامبران الهی باشند؟
- ۴- قوانین اسلام چند گونه است و چگونه پاسخگوی نیازهای زمان ماست؟
- ۵- آیا یک جامعه اسلامی بدون رهبر می تواند باشد؟ مسئله رهبری در زمان ما چگونه حل می شود؟

فهرست آیات

شماره	شماره	نام	قسمتی از آیه	ردیف
صفحه	آیه	سوره		
۴۹	۲۳	بقره	۱- وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا...	
۷۰	۱۱۵	بقره	۲- وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ...	
۳۰	۵۹	نساء	۳- أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا...	
۸۹	۸	مائده	۴- وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ...	
۴۸	۱۳	هود	۵- أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ...	
۷۸	۲	رعد	۶- اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ...	
۴۸	۸۸	اسراء	۷- قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسِ...	
۸۱	۸۸	نمل	۸- وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا...	
۶۸	۶۵	عنكبوت	۹- فَاِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ...	
۹۷	۴۰	احزاب	۱۰- مَا كَانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ...	

شماره	شماره	نام	قسمتی از آیه	ردیف
صفحه	آیه	سوره		
۷۲	۶۵	یس	۱۱- الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ ...	
۶۶	۵	ص	۱۲- أَجْعَلُ آلَإِلَهَةٍ إِلَهًا ...	
۷۲	۲۱	فصلت	۱۳- وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ ...	
۶۹	۱۱	شوري	۱۴- لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ...	
۷۰	۴	حدید	۱۵- وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ...	
۷۲	۴	زلزال	۱۶- يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ...	